

یک بهائی با ۸۰ شغل

۲۳ فروردین ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۴۲

یکی از کسانی که در دربار محمدرضا پهلوی و در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی او دخالت داشت یک ارتشی به نام تیمسار عبدالکریم ایادی بود. وی که یک پزشک متوسط نیز بود با هدف معالجه امراض روانی محمدرضا و برادرش علیرضا پهلوی پایش به دربار باز شده بود.

یکی از کسانی که در دربار محمدرضا پهلوی و در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی او دخالت داشت یک ارتشی به نام تیمسار عبدالکریم ایادی بود. وی که یک پزشک متوسط نیز بود با هدف معالجه امراض روانی محمدرضا و برادرش علیرضا پهلوی پایش به دربار باز شده بود.

بہتر است ادامه ماجرا را از زبان ارتشبد حسین فردوست بشنویم:

«علیرضا دچار مرض روحی شدید بود و احتیاج به پزشکی داشت که به طور مدام با او در تماس باشد تا ناراحتی‌هایش را تسکین دهد. در آن زمان علیرضا خواهان بهترین پزشک ارتش شد و چون ایادی در ارتش بود به علیرضا معرفی گردید. ایادی در رشته خود یک پزشک متوسط بود و تخصصی در امراض روانی نداشت و نمی‌توانست علیرضا را معالجه کند. ولی حضور یک پزشک در زندگی علیرضا برای او تسکینی بود. پدر ایادی از رهبران مذهبی بهائی‌ها بود و این سمت به ایادی به ارث رسیده بود. لذا بدون تردید باید گفت که او از آغاز توسط سرویس انگلیس نشان شده بود و واجد شرایط یک جاسوس طراز اول بود و لذا او را به دربار معرفی کردند. نقشی که ایادی تا انقلاب برای غرب داشت، مجموع مهره‌های غرب روی هم نداشتند.

تاریخ آشنایی محمدرضا با ایادی یادم نیست. احتمالاً در دورانی بود که فوزیه قهر بود و یا کمی پس از طلاق او. به هر حال در آن زمان ایادی سرهنگ ارتش بود. روزی محمدرضا به شدت ابراز ترس از میکرب می‌کرد و من و علیرضا حضور داشتیم. علیرضا گفت، پزشکی را می‌شناسد که بی‌نظیر است (و از محمدرضا اجازه خواست که بیاید و او را معاینه کند). محمدرضا از شدت ترس بلافاصله استقبال کرد و اجازه داد و برای اولین بار ایادی، محمدرضا را معاینه کرد. از همان آغاز برای من مشخص شد که این فرد، که دوره پزشکی را در فرانسه طی کرده، یک کلاش و حقه‌باز به تمام معناست. باید اضافه کنم که ایادی در فرانسه ابتدا دانشجوی دامپزشکی بوده و سپس پزشکی را به طور ناقص می‌خواند؛ می‌گویم به طور ناقص، زیرا ۲ سال از دوره دامپزشکی او را به عنوان دوره مقدماتی پزشکی قبول کرده بودند. ولی همین فرد به نحوی محمدرضا را مسحور خود کرد که قرار شد هفته‌ای ۳

بار به محمدرضا مراجعه کند. ایادی تا مرگ علیرضا پزشک معالج او بود. چون علیرضا مرا خیلی دوست داشت و علاقمند بود که به طور خصوصی با من صحبت کند، در این صحبتها برای من روشن شد که این ایادی کلاش، در طول بیش از ۱۰ سال که پزشک علیرضا بوده فقط به او انواع ویتامینهای جهان را داده و او نیز مصرف کرده است! جیب علیرضا همیشه مملو از انواع ویتامینها بود، که البته نه تنها مرض را معالجه نمی کرد بلکه امراض دیگری نیز، به خصوص امراض جلدی و لرزش برخی عضلات بدن، بر آن می افزود.

محمدرضا نیز دچار این اعتیاد به ایادی شد. دیدار او با ایادی از هفته ای ۳ روز به هر روز تبدیل شد و دیدار هر روزه به کلیه ساعات فراغت کشید. صبحها، هنوز محمدرضا بیدار نشده، ایادی حاضر بود و شبها تا وقت خواب در اتاق او می ماند. زمانی که محمدرضا ازدواج می کرد، این عادت ترک نمی شد و ایادی با زنهای محمدرضا هم خودمانی می شد. بدین ترتیب، ایادی با نفوذترین فرد دربارو به تدریج با نفوذترین فرد کشور شد. او برای خود حدود ۸۰ شغل در سطح کشور درست کرده بود؛ مشاغلی که همه مهم و پولساز بود! رئیس بهداری کل ارتش بود و در این پست ساختمان بیمارستانهای ارتش به امر او بود، وارد کردن وسایل این بیمارستانها به امر او بود، وارد کردن داروهای لازم به امر او بود، دادن درجات پرسنل بهداری ارتش از گروهان تا سپهبد به امر او بود و هیچ پزشک سرهنگی بدون امر ایادی سرتیپ نمی شد و هرگونه تخطی از اوامر او همراه با برکناری و مجازات بود. ایادی رئیس «اتکا» ارتش و نیروهای انتظامی بود و در این پست کلیه نیازمندیها باید به دستور او تهیه می شد. هر چه اراده می کرد، حتی اگر در کشور موجود بود، باید برای ارتش از خارج، بویژه انگلیس و آمریکا، وارد می شد. تعیین سهمیه و صدها کار دیگر و حتی تعیین رؤسای اتکاها و پرسنل آن با او بود. سازمان دارویی کشور نیز تماماً تحت امر ایادی بود، چه داروهایی و به کدام مقدار باید تهیه شود، از کجا خریداری و به کدام فروشنده و به چه میزان داده شود، چه داروهایی باید و چه داروهایی نباید وارد شود، همه و همه بنا بر مصالح بهایی گری دائماً در تغییر بود. شیلات جنوب در اختیار ایادی بود و تعیین اینکه به کدام کشورها و شرکتها اجازه صیادی داده شود و به کدام داده نشود در اختیار ایادی بود. در نتیجه سیاستهای او تا انقلاب، صید ایران با بدوی ترین وسایل انجام می شد. تعیین رئیس و پرسنل شیلات نیز با ایادی بود. من یک بار مشاغل او را کنترل کردم و به ۸۰ رسید. به محمدرضا گزارش کردم. محمدرضا در حضور من از او ایراد گرفت که ۸۰ شغل را برای چه می خواهی؟ ایادی به شوخی جواب داد و گفت: «می خواهم مشاغل را به ۱۰۰ برسانم!» این خود نمونه کوچکی است از شیوه حکومت محمدرضا! در دوران هویدا، ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و این وزراء بدون اجازه او حق هیچ کاری نداشتند. من می توانم ادعا کنم که یک هزارم کارهای ایادی را نمی دانم، ولی اگر پروندههای موجود ارتش و نیروهای انتظامی و سازمانهای دولتی بررسی شود موارد مستندی مشاهده می گردد که به نظر افسانه می رسد و بر این اساس می توان کتابی نوشت که: آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت می کرد یا محمدرضا پهلوی؟! تمام ایرانیان رده بالا، چه در ایران باشند و چه در خارج، خواهند پذیرفت که سلطان واقعی ایران ایادی بود؛ حقیقتی که پیش از انقلاب جرأت بیان آن را نداشتند. در زمان حاکمیت ایادی بود که بهائیها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهائی بیکار وجود نداشت. در دوران قدرت ایادی تعداد بهائیهای ایران به ۳ برابر رسید. بسیاری از بهائیها در مقابل گزینه مذهب می نوشتند «مسلمان» و حال آن که بهائی بودند. یک بار حرکت مردم علیه بهائیها اوج گرفت و سخنرانیهای فلسفی (واعظ مشهور) سبب شد که حضیره القدس - محل مقدس آنها در تهران - تخریب شود. در اثر این حرکت تعدادی از بهائیها از ایران رفتند و ایادی نیز به دستور محمدرضا ۹ ماه به ایتالیا رفت، ولی این حرکت دنبال نشد.

ایادی مشهور به «راسپوتین ایران» بود و واقعاً چنین بود. هیچ زن زیبایی از زیر دست او سالم در نمی‌رفت و البته در مقابل آنها را به مشاغل مهم می‌رساند و یا پول گزاف می‌داد. زمانی که همخوابگی نمی‌کرد با دست زن‌ها را نوازش می‌داد. محل ملاقات او با زن‌ها در دربار و در مطبخ بود. محل سوم ملاقات او با زن‌ها، منزل دکتر باستان (متخصص گوش و حلق و بینی) بود. مسلماً شدت عمل راسپوتین واقعی در رابطه با زن به پای ایادی نمی‌رسید و اعمال او قابل ذکر نیست.

از زمانی که ایادی را شناختم، او با دکتر باستان رفیق صمیمی بود و مطب و خانه‌شان نیز نزدیک هم قرار داشت و ۱۰ دقیقه راه پیاده بود. این دو هر شب با هم بودند و هر دو شدیداً خانم‌باز بودند. زن‌ها را از مشتریان مطب و متفرقه دست‌چین می‌کردند و با هم معاوضه می‌نمودند. به تدریج که ایادی مهم شد، مطبخ بسیار شلوغ شد، که اکثراً برای رفع گرفتاری و پول و شغل و یا ارائه اطلاعات و اخبار مراجعه می‌کردند. ۹۰٪ مشتریان او زن بودند. ایادی اکثر شبها، در ساعاتی که نزد محمدرضا نبود، برای رفع تنهایی نزد دکتر باستان و خانواده او می‌رفت. تصور می‌کنم دکتر باستان بهائی نبود، ولی دین و مذهب حساسی نداشت. او خوب می‌نوشت و حکایات سرگرم‌کننده و شوخی زیاد می‌دانست. ایادی ازدواج نکرد و فرزند نداشت. خانه و مطبخ پشت کلانتری یک تهران بود و خانه و مطب دکتر باستان در خیابان پاریس بود که نزدیک خانه ایادی است. بعدها ایادی و باستان باغی در شمال سلطنت‌آباد تهیه کردند که بیش از ۱۰ هزار متر مربع است. در آن باغ ساختمانی یک طبقه ایجاد شد که در آن دکتر باستان و زنش زندگی می‌کردند و به این ترتیب خانه دکتر باستان از مطبخ جدا شد. دکتر باستان هیچ‌گاه وارد سیاست نبود و سیاست را نیز دوست نداشت. او مشاغل پرمسئولیت قبول نمی‌کرد تا بتواند راحت باشد. باستان پدر زن سپهبد یارمحمد صالح است و رابطه باعطوفتی با هم داشتند. دختر دکتر باستان از یارمحمد صالح یک پسر به نام جهانگیر داشت، که در آمریکا تحصیل نمود و دکتر اقتصاد شد. وی با پسر شاه‌رخ رفیق بود.

ایادی جاسوس بزرگ غرب و مطلع‌ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود و نفوذ او با نفوذ محمدرضا مساوی بود. نخست‌وزیران، به خصوص هویدا، رؤسای ستاد ارتش و کلیه مقامات مهم مملکتی اعم از وزیر و نماینده مجلس و امثالهم دستورات او را، که نخست به فرم خواهش بود و اگر اجرا نمی‌شد به فرم امر، اجرا می‌کردند. ایادی در کلیه مسافرت‌های خارج همراه محمدرضا بود و طبیعی است که مورد علاقه برخی کشورهای ذینفع در رابطه با ایران بوده است. ایادی در سال ۱۳۵۷، کمی قبل از انقلاب، ایران را ترک کرد.

منبع: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص

۲۰۴-۲۰۱

